

## بررسی سنت منافره در جاهلیت و باز تولید و پیامدهای آن در دوران اسلامی ( با تکیه بر منافره‌های هاشمیان )

صادق آئینه‌وند<sup>۱</sup>

وحید باصری<sup>۲</sup>

**چکیده:** مفاخره یا فخر فروشی، بخشی جدایی ناپذیر از زندگی اعراب پیش از اسلام را تشکیل می‌داد. افتخار به حسب و نسب در کنار تعصبات قبیله‌ای، پایه و اساس نظام حاکم بر اندیشه اعراب جاهلی بود. این فخر فروشی‌ها به شکل‌های گوناگونی انجام می‌گرفت و برخی از آن‌ها تبعاتی در پی داشت که تا سال‌ها ادامه می‌یافت. منافره یکی از شیوه‌های مهم مفاخره با شرایط خاص خودش است. وجود چنین سنتی در حال و هوای جامعه پیش از اسلام شگفت‌انگیز نیست. آنچه اهمیت دارد، سربر آوردن دوباره و تداوم آن در دوران اسلامی و در پوششی جدید بود که آشکار کننده واقعیت‌های بسیاری از تأثیر برخی سنت‌های جامعه جاهلی بر رفتار برخی مسلمانان نخستین است. هاشمیان، یکی از مشهورترین خاندان‌های قریش، در متن منافره‌های پیش و پس از اسلام واقع بودند، و به دلیل نقش ویژه‌ای که این خاندان در حوادث و وقایع داشتند، بررسی و تبیین سنت منافره، بدون در نظر گرفتن آنان، امکان پذیر نیست. دستاورد این پژوهش، ضمن شناخت سنت منافره، نشان می‌دهد که چگونه این سنت با مؤلفه‌های جامعه پیش از اسلام، توانست با بهره‌گیری از اختلاف‌های مسلمانان دوباره سربر آورد و با تغییر شکل، اما با حفظ محتوا، به راه خود ادامه دهد و حتی جریان‌ساز شود.

**واژه‌های کلیدی:** منافره، مفاخره، جاهلیت، هاشمیان، دوران اسلامی

۱ استاد گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس Aeneh\_sa@modares.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس vahid.ba55@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱، تاریخ تأیید: ۹۱/۱۲/۵

## A Study on Monafara tradition in *Djahiliyya* culture and its regeneration and consequences in the Islamic Period (Based on Hashimid's *Monafaras*)

Sadeg Ayinevand<sup>1</sup>  
Vahid Baseri<sup>2</sup>

**Abstract:** Boasting and self-glorification is an inseparable part of Arab culture before emergence of Islam. Besides of tribal zealotry, Honor of ancestry was a main basis of cultural system of *Djahiliyya*. These boastings were performed in different forms and some of them had some outcomes which last for many years. *Monafara* is one of the main forms of boasting with its significant features. The existence of this tradition isn't surprising in the pre-Islamic society of Arabs. In this respect, continuation and development of *Djahiliyyd* features in Islamic culture in a new shape, demonstrates many facts about influence of older costumes on Muslim behaviours. *Hashimids*, as the most famous *Qurayshid* family, were remained at a center *Monafara* before and after Islamic era. Because of special role in events of this family, inquiries on *Monafara* are impossible without them. This article studies the *Monafara* and demonstrates how this tradition would appear again by benefiting from differences among the Muslims which changed in form, but remain consistent in content.

**Keywords:** *Monafara*, Boasting, *Djahiliyya*, Hashimids, Islamic Era

---

1 Professor of History in Tarbiat Modarres University Aeneh\_sa@modares.ac.ir

2 Ph.D Student of History in Tarbiat Modarres University vahid.ba55@yahoo.com

## مقدمه

فهمیدن و دریافتن برخی رفتارهای مسلمانان نخستین، نیازمند شناخت جامعه عرب پیش از اسلام است. ریشه برخی حوادث و جریان‌های دوران اسلامی را باید در پیش از اسلام ردیابی کرد و هرگونه تحلیل و تبیینی از این گونه رفتارها، بدون در نظر گرفتن ریشه‌های آن، ناقص خواهد بود. جامعه جاهلی<sup>۱</sup> که قانونی نوشته شده و حکومتی فراگیر نداشت، به منظور تنظیم روابط و حیات اجتماعی، سنت‌هایی را ایجاد و پرورش داد که مانند قانون پذیرفته شد و معمولاً مورد تخطی قرار نمی‌گرفت. این سنت‌ها متأثر از تفکرات هستی‌شناختی، محیط جغرافیایی عربستان و به‌ویژه نوع زندگی قبیله‌ای عرب بود. فخر فروشی به اعمال و ویژگی‌های شخصی و شخصیتی (حسب)، نژاد و خون (نسب) در چارچوب علاقه و تعصب افراطی گونه به قبیله (عصب)، بخش جدایی‌ناپذیری از اندیشه عرب جاهلی را تشکیل می‌داد که در رفتارها و سنت‌های آن‌ها نمود می‌یافت. قرآن به این تفاخرطلبی‌های جامعه جاهلی اشاره کرده است: «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»؛<sup>۲</sup> که در شأن نزول آن گفته‌اند، بنوسهم و بنوعبدمناف، فخر فروشی به یکدیگر را تا جایی رساندند که پس از شمارش نفرات و اعمال زندگان، سراغ مردگان خود در گورستان‌ها رفتند.<sup>۳</sup> امام علی<sup>(ع)</sup> نیز در خطبه‌ای درباره آیه ذکر شده، چنین حال و هوایی را از جامعه اعراب پیش از اسلام بیان کرده است.<sup>۴</sup> قرآن در جایی دیگر با ذکر عنوان «حمیة الجاهلیة»،<sup>۵</sup> از غلبه تعصب بر اندیشه اعراب پیش از اسلام خبر می‌دهد. پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> تلاش نمود چنین رفتارهایی را اصلاح کند و به آن‌ها سمت

۱ منظور از جامعه جاهلی در این پژوهش، مجموعه رفتارها و اندیشه‌های اعراب جزیره‌العرب، به ویژه مکه، در یکی دو سده منتهی به بعثت پیامبر<sup>(ص)</sup> است. عنوان جاهلیت صرفاً به این معنا نیست که تمام رفتارهای اعراب بر اساس جهل، چه در مقابل علم و یا برابر حلم بوده باشد؛ بلکه برخی رفتارها، چون سخاوت و مهمان‌نوازی، یا برخی افراد چون حنفا هم که مورد تأیید اسلام بودند، در همین جامعه جاهلی نمود یافتند. برای کسب اطلاع بیشتر از ابعاد مختلف جامعه جاهلی، دو کتاب مفید است. رک: جوادعلی (۱۹۸۴)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت: دارالعلم للملایین؛ محمود شکاری الوسی (۱۹۲۴)، *بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب*، تصحیح محمد بهجة الاثری، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۲ قرآن، تکاثر، ۲۰۱.

۳ غیر از این مورد، تفاخر یهود بر دیگران، و تفاخر دو گروه از انصار در دوران اسلامی را هم، مصداق این آیه ذکر کرده‌اند. نک: مقاتل بن سلیمان بلخی (۱۴۲۳)، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث، ج ۱، ص ۸۱۹؛ فضل بن حسن طبرسی (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ج ۳، ص ۸۱۲.

۴ نهج البلاغه (۱۴۱۴)، ترجمه و شرح فیض الاسلام، قم: انتشارات هجرت، خطبه ۲۲۱، ص ۳۳۸.

۵ قرآن، فتح، ۲۶. علاوه بر این مورد، قرآن از جاهلیت با تعبیرهای دیگری، چون: حکم الجاهلیه (مانده: ۵۰)؛ تبرج الجاهلیه (احزاب: ۳۳) و ظن الجاهلیه (آل عمران: ۱۵۴) یاد می‌کند.

و سویی درست و در راستای آموزه‌های اسلامی بدهد؛ اما این نوع اندیشه‌ها و رفتارها، با وجود تلاش پیامبر<sup>(ص)</sup>، فراموش نشد و پس از وفات ایشان، با تغییراتی در ظاهر، پدیدار گردید. سنت «منافره» یکی از این موارد است که واقعیت‌های مهمی از تأثیر فضای تفاخر جاهلی را بر بعضی مسلمانان آشکار می‌کند. دستاورد این پژوهش، شناخت رفتارهای تفاخرگونه جامعه جاهلی و چگونگی تداوم و تأثیر آن را بر دوران اسلامی در چارچوب سنت «منافره» مشخص می‌کند. از این رو، برای بررسی این موضوع، پرسش‌های پیش رو مطرح می‌شود: سنت منافره در جامعه جاهلی با چه ویژگی‌هایی شناخته می‌شود؟ و این سنت چرا و چگونه پس از اسلام احیا شد و تداوم یافت؟ در پاسخ به این پرسش‌ها فرضیه‌هایی بدین صورت شکل می‌گیرد:

منافره، تفاخرطلبی جاهلی، همراه با دشمنی میان دو نفر بود که برای اثبات برتری خود، آن را در معرض قضاوت قرار می‌دادند. برتری یا شکست در منافره، بر اساس «معیارهای» پذیرفته شده در جامعه جاهلی صورت می‌گرفت و تبعاتی در پی داشت. این سنت، پس از وفات پیامبر<sup>(ص)</sup> با تأثیر گرفتن از اختلاف‌های سیاسی مسلمانان و با تغییرهایی در ظاهر، دوباره سر برآورد و در شکل‌گیری عقاید کلامی تأثیر گذاشت.

در بررسی ادبیات تحقیق مربوط به سنت‌های جاهلی، مشخص می‌شود که سنت منافره در عین اهمیت، نسبت به سنت‌های دیگر ناشناخته مانده و هنوز پژوهشی مستقل درباره این سنت انجام نگرفته است. از نظر روشی، این تحقیق بر اساس توصیف و تطبیق داده‌ها و سپس تحلیل متن صورت گرفته است. در رهگیری و تحلیل این سنت، از منافره‌هایی استفاده شده است که هاشمیان (بنی‌هاشم) در آن‌ها حضور مستقیم داشته‌اند؛ زیرا هاشمیان در دوران جاهلیت و در حال و هوای افتخارات قبیله‌ای، در مکه و اطراف آن از شهرت برجسته‌ای برخوردار بودند و ظهور پیامبری منسوب به این خاندان، ایشان را در متن حوادث و وقایع دوران اسلامی قرار داد. دست‌کم، بازتاب این موضوع، صرف نظر از علت‌ها و انگیزه‌ها، یا دشمنی‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها، در منابع و متون تاریخی به خوبی مشاهده می‌شود؛<sup>۱</sup> به طوری که بیشترین و مهم‌ترین منافره‌های ثبت شده مربوط به این خاندان است.

۱ در پایان‌نامه‌ای جایگاه و مواضع هاشمیان در پیش و پس از اسلام تا سال ۶۱ هجری بررسی شده است. رک: وحید باصری (۱۳۸۵)، *علل حضور یا غیبت هاشمیان در کربلا*، کارشناسی ارشد، تهران: تربیت مدرس.

## تعریف مناقره در لغت و اصطلاح

مناقره (مناقرة) از ریشه نقر (النَّفَر) به معنای پراکنده شدن است. «يَوْمُ النَّفَرِ» روزی است که حاجیان از منی پراکنده می‌شوند و به سوی مکه می‌روند.<sup>۱</sup> راغب اصفهانی آن را به معنای دوری از چیزی یا رفتن به سوی آن، معنا کرده است.<sup>۲</sup> در آیه‌های قرآن نیز این کلمه و مشتقات آن به همین معنای آمده است.<sup>۳</sup> اما مناقره به‌عنوان یک اصطلاح، مفهوم دیگری دارد و به معنای غلبه و پیروزشدن در مفاخره به کار می‌رود. مؤلف العین مناقره را: «المحاكمة الی من یقضى فی خصومة او مفاخرة» معنا و به شعری از زهیر<sup>۴</sup> استناد کرده که سروده: «فان الحق ثلاث: یمین او نفار او جلاء» که منظور او از نفار، غلبه کردن است.<sup>۵</sup> جوهری مناقره را به صورت: «المحاكمة فی الحسب» آورده است. او با استناد به شعری از اعشی<sup>۶</sup> که در مدح عامربن طفیل پس از پیروزی او در مناقره بر علقمبن‌علا<sup>۷</sup> سروده، همین معنی را منظور داشته؛ اعشی سروده: «قد قلت شعری فمضى فیکما و اعترف المنفور للنافر»، که نافر غالب و منفور به معنای مغلوب است.<sup>۸</sup> راغب، ابن منظور، زبیدی و طریحی علاوه بر تعریف پیشین، مناقره را همراه با مفاخره و فخر فروشی دانسته‌اند.<sup>۹</sup> مناقره نزد فردی که قاضی یا حاکم نامیده می‌شد، صورت می‌گرفت و نُفاره یا نافوره

۱ محمدبن مکرم (ابن منظور) (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، ج ۵، بیروت: دارصادر، ج ۳، ص ۲۲۴؛ اسماعیل بن حماد جوهری (۱۴۰۷)، *الصحاح*، تصحیح احمد عبدالغفور عطّار، ج ۲، بیروت: دارالعلم، ج ۱، ص ۸۳۳؛ مرتضی حسینی زبیدی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۷، بیروت: دارالفکر، ص ۵۴۷.

۲ حسین بن محمد راغب اصفهانی (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، ج ۱، بیروت: دارالعلم، ج ۱، ص ۸۱۷.

۳ شکل‌های مختلف این واژه در قرآن ۱۸ بار در ۱۶ آیه آمده و غیر از ۴ مورد که به صورت اسم و به معنای گروه به کار رفته، در بقیه موارد به معانی ذکر شده، آمده است. نک: قرآن، نساء، ۷۱؛ توبه، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۸۱، ۱۲۲؛ اسراء، ۶، ۴۱، ۴۶؛ کهف، ۳۴؛ فرقان، ۶۰؛ فاطر، ۴۲؛ احقاف، ۲۹؛ ملک، ۲۱؛ جن، ۱؛ مدثر، ۵۰.

۴ زهیر بن ابی سلمی، معروف به حکیم، شاعر پرآوازه جاهلیت و سراینده معلقه سوم از معلقات سبع است. برای اطلاعات بیشتر، نک: طلحه شاهین المری (۱۹۷۵)، *شعراء عصر الجاهلی*، بیروت: دارالهلال؛ احمد ترجمانی زاده (۱۳۸۲)، *شرح معلقات سبع*، تهران: انتشارات سروش، ذیل نام زهیر.

۵ خلیل بن احمد فراهیدی (۱۴۱۰)، *العین*، ج ۸، قم: انتشارات هجرت، ج ۲، ص ۲۶۷.

۶ میمون بن قیس معروف به اعشی از شاعران مشهور جاهلیت است که اسلام را درک کرد، اما ایمان نیاورد. او سراینده معلقه هشتم از معلقات عشر است. نک: طلحه شاهین المری، همان، ذیل نام اعشی قیس.

۷ جوهری، همان ص ۸۳۳.

۸ راغب، همان، ج ۱، ص ۸۱۷؛ ابن منظور، همان جا؛ زبیدی، همان جا؛ فخرالدین طریحی (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۳، تهران: انتشارات مرتضوی، ج ۳، ص ۴۹۹.

تعهدی مالی و جز آن بود که منفور به نافر می‌پرداخت.<sup>۱</sup> محقق معاصر، وجه دیگری از این واژه را روشن نموده و منافره را: «المحاكمة الى القاضي بين اثنين» تعریف کرده است و در تحقیقی که درباره این واژه انجام داده، ریشه آن را به صورت: «هو سير و حركة مع كراهة و انزعاج»، و مصداق آن را: «سير الى القاضي للتحاكم بينه و بين الخصم» آورده است.<sup>۲</sup> نکته‌ای که به درستی در تعریف این محقق مورد توجه قرار گرفته، همراه بودن معنای واژه نفر و مشتقات آن با کراهت و ناراحتی است که در آیه‌های قرآن نیز این موضوع مشخص است. مثلاً در آیه: «يا ايها الذين آمنوا خذوا حذرکم فانفروا ثابتاً او انفروا جميعاً»<sup>۳</sup> بیرون رفتن برای جنگ به طور ذاتی با ناراحتی یا ترس همراه است. مؤلف تفسیر المیزان در این آیه، نَفَرَ را با فَزَعَ، به معنای ترس و ناراحتی، هم معنی دانسته؛<sup>۴</sup> همان طور که راغب آن را با فَزَعَ یکی به شمار آورده است.<sup>۵</sup> این کراهت و ناراحتی و یا ترس، هنگامی که با منافره به کار می‌رود، شدیدتر می‌شود و خصومت، کینه و دشمنی یا تهدید را می‌رساند. زیرا این سنت، مسابقه‌ای در تفاخر بود و نتیجه آن برای عرب‌هایی که فخر فروشی از ارکان اندیشه و زندگی ایشان به شمار می‌رفت، بسیار اهمیت داشت. در جمع‌بندی موارد فوق می‌توان گفت: منافره از باب مفاعله است که مشارکت دو نفر یا دو گروه را در امری می‌رساند و به معنای ترک کردن مکانی یا چیزی، و رفتن با اکراه و دشمنی نزد قاضی است، تا میان ایشان داوری کند و نتیجه آن، پیروزی یکی بر دیگری بود که طبعاً تبعاتی به دنبال داشت. اما مهم‌ترین ویژگی این سنت که از آغاز تا انتهای آن را تحت تأثیر قرار می‌داد، تفاخر یا فخر فروشی بود. اهمیت این موضوع به اندازه‌ای بود که در هر قبیله نماینده ویژه‌ای برای انجام گرفتن منافره با قبیله‌های دیگر وجود داشت. نماینده قریش در اجرای این سنت عمر بن خطاب بود.<sup>۶</sup> با تعریف لغوی و اصطلاحی، همه ابعاد این سنت مشخص نمی‌شود، بلکه شناخت و بررسی کامل منافره نیازمند ذکر نمونه‌های عملی آن است، که در ادامه با ذکر سه نمونه از منافره‌های مهم در جاهلیت، به تحلیل آن پرداخته می‌شود.

۱ ابن منظور، همان، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲ حسن مصطفوی (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۳.

۳ قرآن، نسا، ۷۱.

۴ محمد حسین طباطبایی (۱۴۰۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ج ۷، ص ۴۱۶.

۵ راغب، همان، ص ۶۳۵.

۶ ابن اثیر ابی‌نا، أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، بیروت: دارالکتب العربی، ص ۶۴۳.

### مناقره هاشم بن عبدمناف و امیه بن عبدالمطلب

از مهم‌ترین مناقره‌های ثبت شده پیش از اسلام، مناقره بین هاشم و امیه است که از آن به عنوان نخستین کینه و دشمنی میان آن دو خاندان نام برده‌اند. هاشم جد دوم پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> بود و نسب هاشمیان به او می‌رسید. او پس از مرگ پدرش، مناصب سقایت و رفادت، یا همان توزیع نوشیدنی و غذا میان حاجیان را برعهده گرفت، و در طول زندگی خود اقدام‌هایی انجام داد که سبب شهرت او شد. هاشم پایه‌گذار دو سفر تابستانی و زمستانی قریش بود و به همین منظور به همراه برادرانش نوفل، عبد شمس و مطّلب، با بخش‌هایی از حکومت‌های روم، ایران، یمن و حبشه پیمان‌های تجاری بست. این کار او سبب کاهش فقر و رشد ثروت قریش شد. همچنین، هاشم که نام اصلیش عمرو بود،<sup>۱</sup> در خشک‌سالی مکه با سفر به شام، آذوقه تهیه می‌کرد و شخصاً نیازمندان را اطعام می‌نمود. از این رو، به هاشم، یعنی خردکننده (خردکننده نان) معروف شد.<sup>۲</sup> کارهای هاشم سبب محبوبیت و شهرت او شد و حسادت برادرزاده‌اش امیه را برانگیخت. امیه به تقلید از کارهای هاشم پرداخت؛ اما برخی او را به سخره گرفتند که همین امر موجب گردید، امیه، عموی خود هاشم را به مناقره نزد کاهنی از قبیله خزاعه فراخواند. هاشم به این کار راضی نبود؛ اما پس از پافشاری امیه، با شروطی آن را پذیرفت. قرار شد فرد بازنده پنجاه شتر بپردازد و به مدت ده سال از مکه بیرون برود. کاهن با جمله‌هایی سجع‌آمیز به فضل و برتری هاشم رأی داد. امیه به مدت ده سال به شام تبعید شد و هاشم شتران را میان مستمندان تقسیم کرد.<sup>۳</sup>

### مناقره عبدالمطلب بن هاشم و حرب بن امیه

دومین مناقره مشهور در جاهلیت میان فرزندان مناقره‌کنندگان اول بود. در واقع، این مناقره هم بین بزرگ هاشمیان و امویان واقع شد. شبیه حاصل ازدواج هاشم با سلمی، دختری از بنونجار، در مدینه بود. پس از مرگ هاشم، که در سفر تجاری به شام و در غزه اتفاق افتاد، مطلب برادر و

۱ محمدبن جریر طبری (۱۳۸۷)، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، بیروت: دارالتراث، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲ مصعب بن عبدالله زبیری (۱۸۱۹)، نسب قریش، تصحیح و تعلیق البیغی بروفنسال، قاهره: دارالمعارف، ص ۱۴.

۳ طبری، همان، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴ محمدبن حبیب بغدادی (۱۴۰۵)، الممنق فی اخبار قریش، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب، ص ۹۷؛

احمدبن یحیی بلاذری (۱۹۵۹)، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمیدالله، ج ۱، مصر: دارالمعارف، ص ۶۱؛ محمدبن-

سعد (۱۴۱۸)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت: دار صادر، ص ۷۷.

وصی هاشم، شبیه را به مکه آورد که از آن پس به عبدالمطلب معروف شد.<sup>۱</sup> عبدالمطلب پس از مرگ عمویش، سرور بنو هاشم و بنومطلب شد و به سبب اقدام‌هایی که انجام داد، مانند پدرش، در میان قریش محترم، و در حجاز مشهور گشت. رفتاری که در ماجرای حمله حبشی‌ها به فرماندهی ابرهه یا همان اصحاب فیل، نشان داد، همچنین، حفر چاه زمزم، در کنار برخی ویژگی‌های فردی، از او شخصیتی کم‌نظیر ساخت. عبدالمطلب در طول زندگی‌اش سنت‌هایی را متداول ساخت که اسلام برخی از آن‌ها را پذیرفت.<sup>۲</sup> قتل تاجری یهودی که در جوار<sup>۳</sup> عبدالمطلب بود، سبب منافره او با حرب بن امیه شد. حرب با فریب و تحریک سه تن از جوانان قریش، آن‌ها را واداشت که تاجر یهودی را بکشند؛ عبدالمطلب درباره موضوع قتل از حرب توضیح خواست؛ اما حرب منکر شد و اصرار به منافره کرد؛ پس از آن که نجاشی حاکم حبشه پذیرفت که قاضی منافره شود، نفیل جد عمر خلیفه دوم، به عنوان حاکم و قاضی میان ایشان تعیین شد. نفیل از پافشاری حرب برای منافره تعجب کرد و به او گفت: «ای ابو عمرو (حرب بن امیه) می‌خواهی با کسی منافره کنی که قامتش از تو بلندتر، اندیشه‌اش از تو برتر، از تو زیباتر و فرزندان‌ش بیشتر و بخشنده‌تر است و حامیان زیادتری داشته و صفات ناپسندش کمتر است؟» و به این ترتیب به برتری عبدالمطلب رأی داد. حرب از رأی نفیل عصبانی شد و تلاش کرد به کمک هم‌پیمانانش، نفیل و خاندان او (بنو عدی) را از مکه اخراج کند؛ اما با مقاومت عبدالمطلب روبه‌رو شد و منصرف گردید.<sup>۴</sup> ابن ابی‌الحدید در گزارش این منافره اضافه می‌کند که نفیل به حرب گفت: «پدر تو آلوده دامن و پدر او پاکدامن است و خودش مانع حمله فیل به مکه شده است».<sup>۵</sup>

### منافره عبدالمطلب با جندب بن حارث

عبدالمطلب در طائف اموالی داشت که ثقیف، قبیله ساکن در طائف، از بازگرداندن آن امتناع

۱ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۶۰

۲ صدوق (۱۴۰۳)، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ص ۳۱۲.

۳ جوار، سنتی در جاهلیت بود که با تغییرهایی در اسلام هم پذیرفته شد. بنابر این سنت که آشکارا اعلام می‌شد، فردی ضعیف در پناه فرد یا قبیله‌ای قوی‌تر قرار می‌گرفت و جان و اموال او حفظ می‌شد. شکستن این سنت نزد اعراب بسیار ناپسند بود. رک: عباس زریاب‌خوئی (۱۳۷۶)، *سیره رسول خدا*، تهران: انتشارات سروش، ج ۲، ص ۲۲.

۴ بغدادی، همان، ص ۹۱؛ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۷۳؛ ابن‌سعد، این منافره را به طور کامل گزارش نکرده است. نک: ابن‌سعد، همان، ج ۱، ص ۷۲.

۵ ابن ابی‌الحدید (۱۹۶۲)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۵، [بی‌جا]: دار احیاء الکتب العربیه، ص ۲۰۷.



می‌کردند. عبدالمطلب که در آن زمان جوان بود، به همراه جندب بن حارث، بزرگ ثقیف، نزد کاهنی در شام رفتند، تا میان ایشان داوری کند. چند شتر به عنوان نافوره تعیین شد تا فرد بازنده بپردازد. کاهن شامی در سخنانی سجع‌آمیز عبدالمطلب را فاخرتر و شریف‌تر دانست و به برتری او رأی داد. عبدالمطلب در ادامه از کاهن خواست تا میان قریش و ثقیف هم داوری کند و شرافت و برتری آن‌ها را با یکدیگر بسنجد، که باز هم کاهن به برتری قریش رأی داد. عبدالمطلب اموالش را به دست آورد و شتران را هم بین مردم تقسیم کرد.<sup>۱</sup>

در تحلیل سه مناقره بالا، که مشهورترین مناقره‌های ذکر شده در جاهلیت به شمار می‌روند، نکات زیر مشخص می‌شود:

#### ۱. فخر فروشی بر اساس معیارهای جاهلی

اگرچه جامعه قبیله‌ای عرب پیش از اسلام حکومت یا قانونی نوشته شده نداشت، اما به منظور تنظیم روابط اجتماعی خود سنت‌ها و پیمان‌هایی را چون جوار، حلف و غیره به وجود آورده بود که مورد پذیرش همگان قرار گرفت و عدول از آن ناپسند می‌نمود. این سنت‌ها بیش از هر چیز بیانگر نوع زندگی و فرهنگ جامعه جاهلی بود. سنت مناقره بخش مهمی از این فرهنگ را آشکار می‌سازد که ارتباط مستقیمی با تفاخرطلبی دارد. انگیزه اولیه اجرای این سنت، حل اختلافی بود که بین دو نفر یا دو قبیله به وجود می‌آمد؛ و این دو نفر یا دو قبیله امکان می‌یافتند تا پیش از بروز جنگ و درگیری، اختلافات خود را با اعمال این سنت «به طور موقت و نه دائمی» حل کنند. اما نکته شایان توجه در اجرای این سنت این بود که پیروزی در مناقره بر اساس استدلال و دلیل یا سند و شاهد در باب مسئله مورد اختلاف صورت نمی‌گرفت، بلکه بر اساس امتیازات بیشتر در فخر فروشی بود که قاضی آن را تشخیص می‌داد. هدف اصلی هر مناقره به چالش کشیدن افتخارات طرف مقابل بود. به عبارت دیگر، یکی از راه‌های اثبات درستی و محق بودن در بروز هر گونه اختلافی، پیروزی در تفاخرطلبی با اجرای سنت مناقره محسوب می‌شد. این اختلاف

۱ بغدادی، همان، ص ۹۱؛ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۱۷۴.

۲ زندگی و ارتزاق در شرایط سخت شبه جزیره عربستان به قدرت نظامی کافی برای هجوم و غارت یا دفاع از قبیله نیازمند بود. قبیله‌ها یا افراد ضعیف‌تر که نمی‌توانستند چنین قدرتی فراهم کنند، طبق سنتی که حلف نامیده می‌شد، با قبیله‌های قدرتمندتر پیمان می‌بستند. این سنت در مقاله‌ای بررسی شده است. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، رک: علی ناظمیان فرد (بهار ۱۳۹۰)، «سنت حلف و کارکردهای آن در عصر جاهلی»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ش ۸، صص ۱۲۵ - ۱۴۴.

می توانست مالی، سیاسی و به‌ویژه جدال بر سر افتخارات حسبی و نسبی دو نفر یا دو قبیله باشد. طبیعی است که اگر فردی افتخارات طرف مقابل را می‌پذیرفت و یا احتمال پیروزی در تفاخرطلبی را برای خود متصور نبود، هیچ‌گاه حاضر به اجرای منافره نمی‌شد. در منافره نخست، امیه، هاشم را به منافره فراخواند، زیرا اعمال هاشم را جزو حسب می‌پنداشت، به همین علت هم سعی نمود کارهای او را تکرار کند، تا در مسابقه تفاخر عقب نماند. اما هنگامی که کارهای او مورد پذیرش برخی قرار نگرفت، به منافره متوسل شد، تا با پیروزی در مسابقه فخرفروشی، برتری خود را بر هاشم به اثبات برساند.

در منافره دوم، حرب پس از آن که از سوی عبدالمطلب با اتهام تبانی در قتل روبه‌رو شد، درخواست منافره کرد. یعنی راه اثبات اتهام یا رفع آن اتهام، رأی داور در مسابقه فخر فروشی، یا همان منافره محسوب می‌شد. در منافره سوم نیز عبدالمطلب پس از اختلافی که در باب تصرف اموالش با قبیله ثقیف پیدا کرد، چاره را در اجرای منافره دید و موفق شد. در منافره‌ها، فردی که در مقام حاکم و داور مورد توافق قرار می‌گرفت، بیشتر از میان کاهنان اهل کتاب انتخاب می‌شد. این کاهنان در خارج از مکه و اغلب در شام سکونت داشتند و با جمله‌های سجع‌آمیز سخن می‌گفتند. اما در برخی موارد، نافر یا همان حاکم، از بین بزرگان و شیخ‌های قبیله‌ها هم برگزیده می‌شد. معیار قاضی در رأی دادن، توجه به مواردی همچون: قبیله مشهورتر، فرزندان بیشتر، یا تبار بالاتر، قد بلندتر و موارد دیگری مانند آن بود. او این موارد را در کنار برخی مکارم اخلاقی، مانند سخاوت و پاکدامنی فرد و اجدادش، پایه و اساس قضاوت قرار می‌داد، و همین که فردی با توجه به معیارهای فوق در مسابقه فخر فروشی از سوی حاکم برنده اعلام می‌شد، به عنوان پیروزی در مسئله مورد اختلاف نیز تلقی می‌گردید.

## ۲. همراهی منافره با کینه و دشمنی و داشتن پیامدهای گوناگون

همان‌طور که در معنای لغوی و اصطلاحی و همچنین در نمونه‌های ذکر شده پیشین مشخص گردید، هر منافره‌ای با اختلاف و ناراحتی آغاز می‌شد و با حل مسئله مورد اختلاف به پایان می‌رسید. اما دشمنی‌ها افزایش می‌یافت؛ زیرا اختلاف مادی و پرداخت تعهد مالی یا غیره که بر عهده بازنده بود، اهمیت چندانی نداشت. آنچه مهم بود، سرافکنندگی مغلوب شدن در مبارزه فخرفروشی در جامعه‌ای بود که تفاخر از ارکان آن به شمار می‌رفت. از این رو، پایان هر منافره، پیامدهایی به دنبال داشت که مهم‌ترین آن‌ها: کینه‌توزی و حس انتقام جویی و تدارک برای جبران شکست در

فرد یا قبیله بازنده بود و این کار خود تبعات دیگری را هم به وجود می‌آورد. از پیامدهای مناقره نخست، که تبعید امیه و حضور طولانی او را در شام به دنبال داشت، آشنایی امویان با آن منطقه بود که در تجارت و ثروت اندوزی و به‌ویژه در تسلط امویان بر شام در زمان معاویه تأثیر گذاشت. اما مسئله اصلی، باقی ماندن کینه نسبت به هاشمیان در فرزندان امیه بود. در مناقره دوم، حرب پس از مغلوب شدن در برابر عبدالمطلب، آشکارا خشم و غضب خود را بروز داد و در اتحاد با قبیله‌های هم‌پیمانانش، در صدد اخراج قاضی مناقره که به ضرر او رأی داده بود، برآمد؛ اما به علت مقاومت عبدالمطلب، موفق نگردید.

امویان در جاهلیت در مناقره‌هایی که خود پیشنهاد داده بودند، دو نوبت از هاشمیان شکست خوردند و طبیعی است که در فکر جبران آن بوده باشند. تعجب‌آور نیست که امویان ظهور پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup> را از همین منظر نگریستند و با او به مخالفت پرداختند. دشمنی‌ها و جنگ‌های ابوسفیان با پیامبر<sup>(ص)</sup>، معاویه با امام علی<sup>(ع)</sup>، و یزید با امام حسین<sup>(ع)</sup>، که بیشتر تاریخ همزمانشان را دربر گرفت؛ یا این که خلیفه دوم در استدلال عدم انتخاب امام علی<sup>(ع)</sup> به جانشینی پیامبر<sup>(ص)</sup>، به ابن عباس می‌گوید: «عرب (قریش) نمی‌پذیرد که علاوه بر نبوت، خلافت هم در میان هاشمیان باشد»<sup>۱</sup> نمایانگر این واقعیت است که قریش، به ویژه امویان، حتی با به دست گرفتن قدرت سیاسی، شکست‌های پیشین خود را در تفاخرطلبی با هاشمیان، فراموش نکرده‌اند و هر زمان که فرصت می‌یافتند، در پی جبران آن بودند. بنابراین، مناقره که مولود جامعه جاهلی بود دو شرط اساسی داشت: اول: این که به صورت مفاخره به حسب و نسب و سایر امتیازهای تفاخر در جامعه بود؛ و دوم آن که با دشمنی همراه بود و پیامدی هم به دنبال داشت. برای این که نمونه‌ای در دوره اسلامی عنوان مناقره به خود بگیرد، رعایت توأمان این دو شرط مورد توجه قرار می‌گرفته است.

## مناقره‌های دوران اسلامی

### مناقره بین عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس از چهره‌های مشهور هاشمیان بود که در دوران زندگیش به عنوان سخنگوی این خاندان عمل می‌کرد؛ و عبدالله بن زبیر هم خویشاوند پیامبر<sup>(ص)</sup> و یکی از مهره‌های اصلی سپاه جمل

۱ [مؤلف ناشناس] (۱۳۹۱)، *اخبار الدولة العباسیه*، تحقیق عبدالعزیز الدوری، بیروت: دارالطبیعه، ص ۳۳؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۲، ص ۵۲.

محسوب می‌شد. هر دو از معروف‌ترین و مشهورترین چهره‌های مسلمانان در حیات خویش بودند. ابن‌ابی‌الحدید منافره‌ای طولانی از ایشان را ثبت کرده که خلاصه آن به صورت زیر است:

عبدالله بن زبیر در سؤالی از همسرش و با تفاخر پرسید: «آیا می‌داند با چه کسی ازدواج کرده است؟» همسرش پاسخ داد: با عبدالله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی ازدواج کردم. عبدالله بن زبیر که انتظار داشت به گونه‌ای فاخرتر معرفی گردد، عصبانی شد و جایگاه خود را در قریش، مانند سر نسبت به بدن، یا چشم‌ها نسبت به سردانست. همسرش به او گفت: «به خدا قسم اگر کسانی از بنوعبدمناف اینجا بودند با این گفتار تو مخالفت می‌کردند». عبدالله برای این که سخن خود را ثابت کند، افرادی از هاشمیان، از جمله عبدالله بن عباس را به همراه گروهی از مردم به خانه‌اش فراخواند، تا در حضور ایشان با ابن‌عباس منافره کند. او سخنان خود را تکرار کرد و به ابن‌عباس گفت: «مگر نمی‌دانی من پسر زبیر یار نزدیک رسول خدا<sup>(ص)</sup> هستم و مادرم اسماء ذات الناطقین و دختر ابوبکر صدیق است و عمه‌ام خدیجه سرور زنان جهانیان است و صقیه عمه رسول خدا<sup>(ص)</sup> مادر بزرگ من است و ام‌المؤمنین عایشه خاله من است؟ آیا می‌توانی این موارد را انکار کنی؟» ابن‌عباس گفته‌های او را رد نکرد، اما به او گفت: «افتخار تو به وجود رسول خدا<sup>(ص)</sup> است و من به افتخار کردن به رسول خدا<sup>(ص)</sup> سزاوارترم». عبدالله بن زبیر پیشنهاد کرد که به وجود اجدادشان در جاهلیت افتخار کنند. ابن‌عباس استقبال کرد و حاضران را (که نقش قاضی منافره را ایفا می‌کردند) شاهد گرفت و از آن‌ها پرسید: «در میان قریش عبدالمطلب شریف‌تر بوده یا خویلد؟ هاشم شریف‌تر بوده یا اسد؟ عبدمناف شریف‌تر بوده یا عبدالعزی؟» که همگی به نفع ابن‌عباس رأی دادند. سپس با خواندن دو بیت شعر به پسر زبیر گفت: «ای پسر زبیر با من در نسب و حسب فخر می‌فروشی در حالی که رسول خدا<sup>(ص)</sup> به ضرر تو سخن گفته و ای کاش با غیر از ما (بنی‌هاشم) منافره و فخر فروشی می‌کردی اما خواستی تبار خود را حتی از خورشید هم بالاتر ببری». ابن‌عباس در ادامه با اظهار سخنی منسوب به پیامبر<sup>(ص)</sup>، که نسب هیچ دو گروهی از یکدیگر جدا نشده مگر آن که پیامبر<sup>(ص)</sup> در میان بهترین‌شان قرار گرفته است، به ابن‌زبیر گفت: «نسب ما (بنی‌هاشم) پس از قصی بن کلاب (جد چهارم پیامبر) از تو جدا شده است آیا ما در گروه برتر قرار داریم؟ اگر بگویی آری، بازنده شدی و اگر بگویی نه، کافر شده‌ای (به پیامبر<sup>(ص)</sup> دروغ بستی)».

سخنان ابن‌عباس سبب خشم عبدالله بن زبیر شد و منافره صورت خصمانه‌ای به خود گرفت. گروه شاهد و ناظر دست ابن‌عباس را که در اواخر عمرش نابینا شده بود، گرفتند تا او را از مجلس

بیرون ببرند؛ اما عبدالله بن زبیر دوباره او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «به خدا قسم همه مردم می‌دانند که من پیشرونده‌ای هستم که عقب نمی‌ماند من پسر حواری (زبیر) و صدیق هستم که دارای فضل و شرف والایی است و بهتر از بنده آزاد شده است؛ و منظورش از بنده آزاد شده، عباس بن عبدالمطلب بود که در جنگ بدر به همراه مشرکان برضد مسلمانان شرکت کرد و اسیر و با پرداخت فدیة آزاد شد»<sup>۱</sup>. ابن عباس هم ضمن تکرار سخنان پیشین‌اش که شرف و فضیلت همه به وجود پیامبر<sup>(ص)</sup> است و هاشمیان به دلیل قرابت با رسول خدا<sup>(ص)</sup> از دیگران با فضیلت‌ترند، با عصبانیت به پسر زبیر گفت: «خاک بر دست و دهانت باد، آنچه که درباره برده آزاد شده (عباس بن عبدالمطلب) گفتم، صحیح نیست. قسم به خدا که او گرفتار شد و مورد امتحان الهی قرار گرفت اما صبر و پایداری کرد تا لطف و نعمت خدا بر او ارزانی شد و او هم شکرگزاری کرد و قسم به خدا که با وفا و محترم بود و مانند کسی نبود که پس از بیعت آن را بشکند و پس از آن که فرماندهی سپاهی بر عهده‌اش نهاده شود آن را رها کند». منظور ابن عباس از سخنان آخرش زبیر بن عوام و ماجرای بیعت شکنی او با امام علی<sup>(ع)</sup> در جنگ جمل بود. سپس با رد و بدل شدن چند سخن دیگر در بین آن دو، کار به خصومت کشیده شد و عبدالله بن زبیر سخن آخرش را به این گونه عنوان کرد: «ای بنی هاشم از این پس بین ما و شما جز دشمنی و ستیز نمی‌ماند. و جمعیت متفرق شدند»<sup>۲</sup>.

برشمردن افتخارات خاندان خود و اعمال ناپسند طرف مقابل همراه با کینه و نفرت، سرتاسر این مناقره را در بر گرفته است. در آموزه‌های پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup>، تقوا و مجاهدت خود فرد، نه پدران و خاندانش، ملاک و معیار فضیلت اعلام شده است و هر فردی مسئول اعمال خود به حساب می‌آید و بار گناهش به عهده دیگران نیست؛ اما در این مناقره، عبدالله بن زبیر سوانح پدرش در اسلام و اجدادش را در جاهلیت سبب فخر و فضیلت خود اعلام می‌کند، و عبدالله بن عباس هم، پیامبری را که برای تمامی مردم مبعوث شده است و رحمت همه عالمیان محسوب می‌شود، منحصر به هاشمیان می‌کند و صرف هاشمی بودن را ملاک فضیلت فرد می‌داند. در حالی که هاشمیان نیز بر اساس معیارهای فضیلت و حتی ویژگی‌های شخصی یکسان نبودند: ابولهب از بنی هاشم بود، اما در قرآن مورد خشم و عذاب خدا قرار گرفته است؛ یا بنا به روایتی از امام محمد

۱ محمد بن سعد، همان، ج ۴، ص ۱۰.

۲ ابن ابی الحدید، همان، ج ۹، ص ۳۲۴.

باقر<sup>(ع)</sup>، عباس و عقیل از هیچ نظری در خور مقایسه با حمزه و جعفر بن ابی طالب نیستند.<sup>۱</sup> این منافره و فخر فروشی را عبدالله بن زبیر آغاز کرد و عبدالله بن عباس تحریک به پاسخ‌گویی شد، اما دو ویژگی اصلی منافره در آن دیده می‌شود: انگیزه ابن زبیر در تفاخر طلبی، و پاسخ ابن عباس که: می‌خواهی با ما به حسب و نسب فخر فروشی کنی، نخستین ویژگی منافره؛ و سخن ابن زبیر به ابن عباس که: از این پس میان ما و شما جز کینه و دشمنی نمی‌ماند، دومین ویژگی منافره است. طرفین در تفاخر بر یکدیگر، علاوه بر افتخارات نسبی، سوابق پس از اسلام خاندان خود را نیز به عنوان امتیازی در تفاخر طلبی بر شمردند و از اختلاف‌های سیاسی و عقیدتی هم سخن گفتند. این منافره در نیمه دوم سده نخست هجری قمری واقع شده است، زیرا سخن از نابینا شدن ابن عباس است و او در اواخر عمرش نابینا شده بود<sup>۲</sup> و در سال شصت و هشت هجری قمری فوت کرد.<sup>۳</sup>

#### منافره بین یکی از نوادگان علی<sup>(ع)</sup> و یکی از نوادگان طلحه

این منافره بین اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی<sup>(ع)</sup> و قاسم بن محمد بن یحیی بن طلحه واقع شد. اسماعیل در حیات امام صادق<sup>(ع)</sup> فوت کرده و سال در گذشت امام صادق سال ۱۴۸ هجری بوده است؛<sup>۴</sup> بنابراین، منافره مورد نظر باید در نیمه نخست سده دوم واقع شده باشد. ابن ابی الحدید گزارش کرده است:

«قاسم در مفاخره‌ای به اسماعیل گفت: احسان و بخشش ما بنو تیم (خاندان ابوبکر و طلحه) همواره بر شما بنوهائیم و بر همه بنو عبدمناف سرازیر بوده است. اسماعیل در پاسخ به او اظهار داشت: کدام فضل و بخشش را نسبت به خاندان عبدمناف داشته‌اید؟ پدرت طلحه جد بزرگوارم (پیامبر ص) را با سخنی به خشم آورد آن هنگام که گفت: قطعاً محمد<sup>(ص)</sup> می‌میرد و ما میان زیورآلات زن‌های او جولان می‌دهیم (همسران پیامبر را به ازدواج خود در می‌آوریم) همان گونه که او با زنان ما رفتار کرد. و خداوند برای آن که بینی پدرت را به خاک بمالد این آیه را نازل کرد: شما حق ندارید پیامبر<sup>(ص)</sup> را ناراحت کنید و نمی‌توانید پس از او زنانش را به ازدواج خود

۱ نک: خوبی (۱۴۱۳)، معجم الرجال الحديث، ج ۱۰، [بی‌جا]: مرکز نشر الثقافة الاسلامیه، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲ محمد بن سعد، همان، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳ ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۹۵.

۴ برای اطلاع از زمان فوت امام صادق<sup>(ع)</sup> و اسماعیل، نک: ابن صوفی (۱۴۲۲)، المجدی فی أنساب الطالبیین، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، صص ۲۸۴ و ۲۹۱.

درآورد (آیه ۵۳ سوره احزاب). و پسر عمویت (منظورش ابوبکر است که با طلحه از یک خاندان اند) حق مادرم (فاطمه<sup>(س)</sup>) را در فدک و موارد دیگری که از پدرش به ارث می برد غضب و محروم کرد. و پدرت (طلحه) مردم را برضد عثمان شورانید و او را محاصره کرد تا کشته شد و بعد از آن، بیعت با علی<sup>(ع)</sup> را گسست و با او جنگید و دل‌های مسلمانان را نیز برضد او تاریک ساخت. اینک فدایت شوم اگر نسبت به گروهی دیگر از خاندان عبدمناف بخششی داشته‌اید بگو و مرا از آن آگاه کن.<sup>۱</sup>

منظور قاسم در این منافره از احسان و بخشش بنوتم، فخر فروشی به خلافت ابوبکر و اسلام طلحه است، زیرا بنوتم پیش از اسلام جزو خاندان‌های قدرتمند قریش به حساب نمی آمدند و سوابق و افتخاراتی در مقایسه با هاشمیان نداشتند. بنابراین او، برخلاف ابن زبیر در منافره پیشین، به سوابق خاندانش در جاهلیت اشاره نمی کند و اسماعیل بن جعفر<sup>(ع)</sup> نیز با آگاهی از این موضوع و در حالی که می توانست از سوابق و افتخارات هاشمیان پیش از اسلام نام ببرد، این کار را نمی کند. به عبارتی، او بر خاندان خود تکیه نمی کند، بلکه به پاسخ گویی بر اساس اعتقادات شیعه می پردازد.

#### نامه‌های محمد «نفس زکيه» و عبدالله «منصور دوانیقی»

این نامه نگاری بین محمد بن عبدالله، از نوادگان امام حسن<sup>(ع)</sup>، و منصور خلیفه عباسی، از نوادگان عباس بن عبدالمطلب، صورت گرفته است. منابعی که آن را ثبت کرده‌اند، از آن تحت عنوان منافره نام نبرده‌اند. طبری نخستین فردی است که این نامه‌ها را ذیل وقایع سال ۱۴۴هـ ق و قیام محمد بن عبدالله حسنی برضد منصور خلیفه عباسی گزارش کرده است.<sup>۲</sup> آنچه سبب وقوع چنین منافره‌ای در قالب نامه شد، چالش سیاسی و مسئله مشروعیتی بود که عباسیان پس از به قدرت رسیدن، در برابر علویان به آن دچار شده بودند. هر دو از هاشمیان بودند، اما فرزندان عباس شأن و منزلت علویان را نداشتند. منصور برای از دور خارج کردن رقیب سرسخت و مشهورتر خود، یک رشته اقدام‌ها انجام داد که نامه به محمد بن عبدالله حسنی از آن جمله بود. منصور در نخستین نامه سعی

۱ ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۹، ص ۳۲۲. مهدوی دامغانی مترجم بخش های تاریخی شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، اصطلاح «منافره» را در این مورد و مورد پیشین به «فخر فروشی و بگو مگو» ترجمه کرده است که باید توجه کرد هر چند هر منافره‌ای مفاخره است، اما خود، اصطلاح و سنتی مستقل به شمار می‌آید که محدود کردن آن به مفاخره کامل نیست. نک: محمود مهدوی دامغانی (۱۳۶۷)، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۴، تهران: نشر نی، صص ۳۶۱-۳۶۲.

۲ طبری، همان، ج ۷، ص ۵۶۶.

داشت با دادن امان و وعده‌های مالی، محمد را با خود همراه کند؛ اما پس از آن که محمد وعده‌های او را نپذیرفت، طرفین وارد مباحثی شدند که منافرای کامل را در قالب نامه به وجود آورد: هر دو در آغاز نامه‌هایشان به آیاتی از قرآن به نفع خود و به ضرر رقیب استدلال می‌کنند. و در ادامه، ویژگی‌هایی را برای برتری خود در برابر طرف مقابل برمی‌شمرند. امتیازها و تفاخرهایی که محمد بن عبدالله در برابر منصور در اثبات حقانیت خود برای خلافت برمی‌شمرد، به این ترتیب است:

وصایت و امامت جدش علی<sup>(ع)</sup>؛ برتر بودن خود و خاندانش (علویان) در شرف و نسب و خویشاوندی نزدیک‌تر به رسول خدا<sup>(ص)</sup>؛ افتخار به این که او نسب‌اش از طرف مادر و پدر به هاشم، عبدالمطلب، پیامبر<sup>(ص)</sup> و علی<sup>(ع)</sup> می‌رسد - افتخار به وجود رسول خدا<sup>(ص)</sup>، امام علی<sup>(ع)</sup>، فاطمه<sup>(س)</sup>، امام حسن<sup>(ع)</sup> و امام حسین<sup>(ع)</sup>، خدیجه، آمنه، فاطمه مادر بزرگ پیامبر<sup>(ص)</sup> و ابوطالب نام می‌برد - افتخار به این که بهترین هاشمیان از لحاظ نسب است و هیچ یک از مادرانش عجم نبودند؛ طعن به منصور در کنیز بودن مادرش و لعین و طرید و طلیق بودن اجدادش که منظورش عباس بن عبدالمطلب و فرزندان او بود که در فتح مکه اسلام آوردند.

در مقابل، منصور ادعاها و افتخارهای او را رد می‌کند و امتیازهای زیر را در محق بودن خود برای خلافت بر می‌شمارد:

با استناد به قانون ارث در جاهلیت، برتری و وراثت عمو (عباس بن عبدالمطلب) را در برابر دختر (فاطمه<sup>(س)</sup>) مطرح می‌کند؛ اعتقادی به ایمان پدر و مادر رسول خدا<sup>(ص)</sup> و ابوطالب ندارد و بنابراین افتخار به آن‌ها را باطل می‌شمارد؛ نداشتن پدر و مادر هاشمی یا عرب را افتخار، و کنیززادگی را عیب نمی‌داند و استدلال می‌کند که پیامبر<sup>(ص)</sup> و عبدالمطلب مادری غیر هاشمی داشتند و علی بن حسین<sup>(ع)</sup> و محمد بن علی<sup>(ع)</sup>، مادرشان کنیز بود؛ بیعت مردم با ابوبکر و عمر و کنار گذاشتن علی<sup>(ع)</sup> و همچنین صلح امام حسن<sup>(ع)</sup> و شهادت امام حسین<sup>(ع)</sup>، زید و یحیی را نتیجه محق نبودن علویان در حکومت می‌داند؛ حمزه، جعفر و عباس را بر علی<sup>(ع)</sup> برتری می‌دهد و دلیل برتری عباس را منصب سقایت حاجیان و سرپرستی چاه زمزم در جاهلیت و جانبداری عمر از عباس در برابر علی<sup>(ع)</sup> و خویشاوندی نزدیک‌تر عباس به پیامبر<sup>(ص)</sup> عنوان می‌کند.

محتوای این نامه‌ها آشکارکننده منافرای کامل است. تفاخر به حسب و نسب، همراه دشمنی و کینه، از این سخنان به روشنی مشخص است که پیامدهای مهمی به دنبال داشت. وراثت عمو در



برابر دخترکه توسط منصور و با توجه به مسئله ارث در جاهلیت مطرح شد، محوری ترین موضوع این مناقره است.

### نقش عامل سیاسی در بازتولید مناقره در دوره اسلامی

اسلام هر مفاخره‌ای را نکوهش نمی‌کند، بلکه در مواردی آن را پسندیده می‌شمارد، که موضوع مدنظر این پژوهش نیست. اما واضح است که تفاخرطلبی‌های قبیله‌ای و بی‌منطق که حاصل زندگی عرب جاهلی بود، مورد پذیرش اسلام نیست که البته، این گونه رفتارها، با وجود تلاش‌های پیامبر<sup>(ص)</sup>، از بین نرفت و با ایجاد بستری مناسب، دوباره سربرآورد. اختلاف‌های سیاسی مهم‌ترین عامل ایجاد چنین بستری در بروز مجدد رفتارهایی مانند مناقره بود. استدلال جناح پیروز سقیفه بر برتری نسبی قریش، که در نخستین چالش سیاسی مسلمانان پس از وفات پیامبر<sup>(ص)</sup> مطرح شد، بیانگر همین موضوع است، که به تدریج و با بیشتر شدن اختلاف‌های مسلمانان افزایش یافت. دو طرف سه مناقره پیشین نیز، کسانی بودند که پیش از انجام دادن مناقره، پیشینه اختلاف سیاسی و حتی عقیدتی جدی داشتند و این موضوع در مباحث مطرح شده بین دو طرف به خوبی آشکار است. روشن است که عبدالله بن زبیر، در حالی که در میان بنوعبدمناف نفرت مشهور دیگری هم وجود داشته، روی تصادف، ابن عباس را برای مناقره انتخاب نکرده است. او مناقره را بهانه‌ای برای تصفیه حساب سیاسی با هاشمیان قرار داد. در مورد بعدی، نمی‌توان پذیرفت که قاسم بدون پیشینه اختلاف‌های سیاسی و حتی عقیدتی، با اسماعیل مناقره کرده باشد. هرچند این اختلاف‌ها را بر زبان نیاورده، اما شیوه پاسخگویی اسماعیل و مواردی که او بیان نموده، نشان داده که گویی با اتهام‌هایی روبه‌رو شده و قصد دفاع داشته است. اهمیت و نقش عامل سیاسی در بازتولید مناقره در دوره اسلامی، در مورد سوم آشکارتر از دو مورد پیش از آن است. هر دو طرف این مناقره از هاشمیان بودند؛ و این مناقره در سال ۱۴۴هـ.ق انجام شده است. این بدان معنی است که در نیمه نخست سده دوم هجری قمری که هاشمیان وحدت خود را، به علت اختلاف‌های سیاسی، از دست داده و به گروه‌های رقیبی چون عباسیان و حسنیان تبدیل شده بودند، برای به‌دست گرفتن حکومت و قدرت، به فخرفروشی و مناقره با یکدیگر می‌پرداختند؛ در حالی که پیش از این تاریخ،

۱ ابوبکر با سخنانی که در سقیفه مطرح گردید، و با استناد به روایتی که آن را به پیامبر<sup>(ص)</sup> منسوب می‌کرد، استدلال نمود که تنها قریش شایستگی رهبری را دارد. رک: بلاذری، همان، ج ۱، ص ۵۸۲.

از هیچ منافره‌ای در بین هاشمیان، گزارشی صورت نگرفته است.

### پیامد منافره‌های دوران اسلامی

در تعریف منافره و ویژگی‌های آن، مشخص شد که هر منافره تبعاتی به همراه داشته که در پیش از اسلام، بیشتر اقتصادی و سیاسی بوده است. اما به دو دلیل، مهم‌ترین پیامد منافره‌های دوره اسلامی، تأثیر آن در شکل‌گیری عقاید کلامی در بین فرقه‌های مختلف بود. نخست آن که موارد مطرح شده در این منافره‌ها حال و هوای مباحث کلامی دارد، و اگر توجه شود که علم کلام در سده نخست یا اوایل سده دوم هجری قمری هنوز شکل نگرفته بود،<sup>۱</sup> تأثیر منافره‌ها در شکل‌گیری این علم مشخص می‌شود. بی‌تردید مواردی چون نقش طلحه و زبیر در جنگ جمل، شرکت عباس در جنگ بدر همراه با مشرکان و جایگاه او در میان هاشمیان، خلافت ابوبکر و جایگاه او در اسلام، غصب حق فاطمه<sup>(ص)</sup> توسط ابوبکر، دشمنی طلحه با امام علی<sup>(ع)</sup> و توهین او به پیامبر<sup>(ص)</sup>، ایمان ابوطالب و وراثت عمو در برابر دختر، که در منافره‌های فوق مطرح شد، جزء جدایی‌ناپذیر مباحث کلامی فرقه‌های مختلف بوده‌اند. دلیل دیگر آن که، این گونه منافره‌ها توسط افراد مشهور و در حضور شماری از مردم انجام می‌شد. این عده که نقش حاکم و قاضی را داشتند، طبعاً بی‌اعتنا نبوده و درباره هر منافره بحث و گفتگو و موضع‌گیری داشته‌اند و نتایج آن در جامعه انتشار می‌یافته است.

### مواردی که در چارچوب منافره قرار نمی‌گیرند

در منابع تاریخ اسلام به فراوانی از مفاخره‌ها، دشمنی و حتی منافره‌هایی یاد شده است که منافره محسوب نمی‌شوند. برای روشن شدن این موضوع در زیر به سه مورد اشاره می‌شود:

#### مفاخره بین علی<sup>(ع)</sup> و جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه

این سه نفر با یکدیگر مفاخره کردند و رسول خدا<sup>(ص)</sup> را داور خویش قرار دادند. در آغاز، پیامبر<sup>(ص)</sup> در فضل جعفر و زید سخنانی فرمودند، اما در ادامه با سخنی ویژه درباره علی<sup>(ع)</sup>، او را

۱ برای کسب اطلاع بیشتر درباره چگونگی شکل‌گیری مباحث کلامی و تأثیر جریان‌های سیاسی بر آن، رک: علیمحمد ولوی (۱۳۸۰)، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء.

برتر معرفی کردند. واضح است که این مفاخره براساس امتیازهای قبیله‌ای انجام نگرفته است؛ زیرا از یک سو، علی<sup>(ع)</sup> و جعفر برادر بودند؛ و از سوی دیگر، از کینه و دشمنی بین این سه نفر و یا پیامدی پس از این مفاخره، گزارشی صورت نگرفته است.<sup>۱</sup> بنابراین، این مفاخره مورد نظر، به منافره تبدیل نشده است.

### نامه‌نگاری‌های بین امام علی<sup>(ع)</sup> و معاویه

این نامه‌نگاری‌ها که به علت بیعت نکردن معاویه با علی<sup>(ع)</sup> و بروز جنگ صفین مبادله شده، با انگیزه‌های فخرفروشی نگاشته نشده است؛<sup>۲</sup> زیرا معاویه از جایگاه برتر علی<sup>(ع)</sup> آگاه بود و به آن اعتراف می‌کرد؛ چنان که در نامه‌ای به علی<sup>(ع)</sup> نوشته است: «من منکر سابقه تو در اسلام، خویشاوندی نزدیک‌ترت به پیامبر<sup>(ص)</sup> و شرافت در قریش نیستم». امام علی<sup>(ع)</sup> نیز در پاسخ به او، می‌نویسد: «اگر می‌توانستی، فضایل مرا منکر می‌شدی». این سخنان نشان می‌دهد که معاویه قصد و توان تفاخر با علی<sup>(ع)</sup> را نداشت، و هدف او بهره‌برداری سیاسی و تبلیغاتی بر ضد علی<sup>(ع)</sup> و هاشمیان بود. اشاره امام علی<sup>(ع)</sup> به فضیلت‌ها و مجاهدت‌ها و سوابق خود و هاشمیان، و ذکر پیشینه منفی امویان نیز، به منظور تفاخرطلبی نبود؛ بلکه علاوه بر نصیحت و اتمام حجت با معاویه، قصد داشت شامیان را از این حقایق آگاه و تبلیغات معاویه را بی‌اثر کند. مواردی از این دست، اساساً مفاخره نیستند و در نتیجه، منافره هم به شمار نمی‌آیند. مناظره‌ای که امام حسن<sup>(ع)</sup> با معاویه، عتبه‌بن‌ابی‌سفیان و عمروعاص و مغیره‌بن‌شعبه، در یک مجلس و به صورت همزمان، انجام داد، و ابن‌ابی‌الحدید و طبری آن را مفاخره دانسته‌اند، هم از این گونه است.<sup>۵</sup>

۱ ابن‌ابی‌الحدید در بحث مفصلی این موضوع را با حضور نقیب علویان بررسی کرده و خود نیز در پایان با سرودن شعری، علی<sup>(ع)</sup> را پس از پیامبر<sup>(ص)</sup> فاخرتر از دیگران دانسته است. نک: ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۲ برای اطلاع از محتوای نامه‌ها، رک: نصر بن مزاحم (۱۳۷۰)، پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، صص ۴۸، ۱۲۳، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۱۷، ۵۲۷، ۶۴۷، ۶۷۹.

۳ ابن‌قتیبه دینوری (۱۹۹۰)، الامامه و السیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، بیروت: دارالاضواء، ص ۱۲۱.

۴ نصر بن مزاحم، همان، ص ۹۰.

۵ در این مناظره چهار نفر فوق با نیت و قصد قبلی و به منظور تحقیر امام حسن<sup>(ع)</sup> و نه فخرفروشی، او را فراخوانده و اتهام‌هایی را به هاشمیان و به ویژه به امام علی<sup>(ع)</sup> منسوب می‌کنند که امام حسن<sup>(ع)</sup>، ضمن رفع اتهام و برشمردن فضایل علی<sup>(ع)</sup>، به ایشان پاسخ می‌دهد و اعمال ناپسند آن‌ها را یادآور می‌شود. این چهار نفر به سبب نداشتن سابقه‌ای در اسلام و حتی امتیازی در جاهلیت، به فخرفروشی نمی‌پردازند. معاویه هم برتری امام حسن<sup>(ع)</sup> را قبول دارد، زیرا می‌گوید: «من و او یکجا نبودیم مگر این که از جایگاه او و از عیب‌جویی او بر خودم ترسیدم». این سخن معاویه دقیقاً نشان می‌دهد که تشکیل چنین

### منافره بین عثمان و عایشه

دشمنی بین عثمان و عایشه، که در منابع با عنوان منافره گزارش شده است،<sup>۱</sup> نمی‌تواند منافره باشد. زیرا هیچ مفاخره‌ای بین ایشان ثبت نگردیده و تنها کینه و دشمنی بین آن‌ها مشخص شده است. یعقوبی گزارش می‌کند که بین عثمان و عایشه منافره بود و علت آن را کاهش حقوق و عطایای عایشه از بیت المال و برابر کردن آن با دیگر همسران پیامبر<sup>(ص)</sup> توسط عثمان، ذکر کرده است؛ در حالی که عمر در بین همسران رسول خدا<sup>(ص)</sup> بیشترین سهم را به عایشه می‌پرداخت.<sup>۲</sup> روشن است که منظور از منافره بین عثمان و عایشه، کینه و دشمنی بین آن‌ها بوده است. موارد دیگری، مانند اختلاف زیاد بن ابیه و ابوالأسود،<sup>۳</sup> ابوبکره و مغیره بن شعبه،<sup>۴</sup> عبدالملک بن مروان و عمرو بن سعید-الاشدق،<sup>۵</sup> و غیره، مفاخره و بالطبع منافره نیستند.

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش، ویژگی و دگرگونی یک سنت جاهلی بررسی شد؛ سستی که به دلیل تبعات سنگین‌اش کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ اما بسیار تأثیرگذار بود و مشخص شد چگونه یک رفتار جاهلی که مورد پذیرش اسلام نبود، توانست راه خود را در میان اختلاف‌های مسلمانان بگشاید و جریان‌ساز شود. با این پژوهش مشخص شد هر مفاخره یا درگیری منافره نیست، هر چند نام منافره بر آن نهاده شده باشد. برعکس، در دوره اسلامی وقایعی ثبت شده است که

→

جلسه‌ای برای مفاخره نیست، بلکه همان‌طور که خود عنوان می‌کنند، انگیزه‌شان ترس از قدرت‌گیری طرفداران امام علی<sup>(ع)</sup> است، زیرا: «حسن<sup>(ع)</sup> نام و یاد پدرش را زنده و مردم او را تصدیق کرده و دور او جمع شده‌اند». بنابراین، آن چهار نفر به معاویه می‌گویند: «او را بخوان تا سرزنشش کنیم و پدرش را دشنام دهیم و از او اقرار بگیریم که پدرش عثمان را کشته». چنین جلسه‌ای پیامد سیاسی یا حتی مباحث کلامی هم به دنبال نداشت، زیرا همه همت آن جمع بر این قرار گرفت که امام علی<sup>(ع)</sup> را به قتل عثمان متهم کنند؛ اتهامی که بعدها فرق مخالف شیعه نیز آن را خیلی جدی نگرفتند. معاویه خود به نداشتن هیچ دستاوردی از چنین جلسه‌ای اقرار می‌کند و به آن جمع می‌گوید: «به شما گفتم سستی با حسن<sup>(ع)</sup> ممکن نیست و شما را از آن نهی کردم که نپذیرفتید؛ به خدا قسم مجلس ما را ترک نکرد، مگر آن که آن را بر ضد ما تاریخ ساخت». برای اطلاع از محتوای این مناظره، رک: ابن ابی الحدید، همان، ج ۶ ص ۲۸۵؛ مهدوی دامغانی، همان، ج ۳، ص ۳۰۴؛ طبرسی (۱۹۶۶)، الاجتجاج، تحقیق محمد باقر خراسان، ج ۱، نجف: دارالانعمان للطباعة و النشر، ص ۴۰۲.

۱ احمد بن واضح یعقوبی [ابی تا]، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت: دارصادر، ص ۱۷۵.

۲ یعقوبی، همان‌جا.

۳ ابن اعثم کوفی (۱۹۹۱)، الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۴، بیروت: دارالاضواء، ص ۲۴۰.

۴ عزالدین (ابن اثیر) (۱۳۸۵)، الکامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت: دارصادر، ص ۵۳۸.

۵ ابن ابی الحدید، همان، ج ۶ ص ۱۱۹.

نمونه کامل منافره در قالب جدید به شمار می‌روند، هر چند برخی از آن‌ها عنوان منافره بر خود ندارند. بنابراین، در بررسی این سنت، شکل‌ظاهر و شیوه اجرا چندان اهمیت ندارد، بلکه روح و محتوای آن، که مفاخره همراه با دشمنی است، مورد توجه و تحلیل قرار گرفته است. در این پژوهش معلوم شد، مواردی که دو طرف منافره آن را امتیازی مثبت برای خود و خاندان خویش، یا امتیازی منفی برای طرف مقابل برمی‌شمردند، ثابت نبود و در هر دوره تغییر می‌کرد. این امتیازها در دوران اسلامی با توجه به مؤلفه‌های اسلامی مطرح می‌شد و بسیاری از مؤلفه‌ها، مانند ویژگی‌ها و شرایط رهبر و امام، مورد پذیرش همگان نبود و مسلمانان درباره آن‌ها اختلاف نظر داشتند. این اختلاف‌ها سبب شده بود که گروه‌های مخالف یکدیگر، علاوه بر درگیری نظامی، با شیوه‌های دیگری نیز با رقیب خود مبارزه کنند؛ از این رو منافره را که با روحیه تفاخرطلبی قبیله‌ای ایشان نیز همخوانی داشت، دوباره احیا کردند، و این سنت در شکل جدیدش در دوره اسلامی رابطه‌ای دوسویه با قدرت و سیاست پیدا کرد. بنابراین، منافره، هم از شرایط جامعه تأثیر می‌پذیرفت، و هم بر آن تأثیر می‌گذاشت، که مهم‌ترین تأثیرش بر جامعه، کمک به شکل‌گیری عقاید کلامی بود. به عبارت دیگر، منافره مانند واسطه‌ای عمل می‌کرد تا اختلاف‌های سیاسی و عقیدتی را به عقاید کلامی تبدیل کند. درباره هاشمیان، که بررسی این سنت بدون در نظر گرفتن ایشان امکان‌پذیر نیست، می‌توان گفت که به دلیل جایگاه محوری و ویژه‌ای که این خاندان در حوادث و وقایع پیش و پس از اسلام داشتند، همواره از طرف افراد و گروه‌های مخالف به منافره فراخوانده می‌شدند و خود معمولاً به اجرای آن اقدام نمی‌کردند. البته، این موضوع تا زمانی ادامه یافت که ایشان وحدت سیاسی داشتند، و هنگامی که بخش‌هایی از هاشمیان برای رسیدن به حکومت رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، آن‌ها نیز به منافره با یکدیگر پرداختند. منافره نفس زکیه با منصور، مهم‌ترین نمونه‌ای است که عقاید کلامی مهمی از دل آن شکل گرفت.

## منابع و مآخذ

- قرآن
- ابن‌ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید (۱۹۶۲)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
- (۱۳۷۹)، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.

- ابن اثیر، علی بن محمد [بی تا]، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، بیروت: دارالکتب العربی .
- ---- (۱۳۸۵)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر.
- ابن اعثم کوفی (۱۹۹۱)، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
- ابن سعد، محمد (۱۴۱۸)، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارصادر.
- ابن صوفی (۱۴۲۲)، المجدی فی أنساب الطالبین، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن قتیبه دینوری (۱۹۹۰)، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت: دارصادر.
- بغدادی، محمد بن حبیب (۱۴۰۵)، الممتق فی اخبار قریش، تحقیق خورشید احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۹)، انساب الاشراف، تحقیق محمد حمید الله، مصر: دارالمعارف.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار احیاء التراث.
- ترجانی زاده، احمد (۱۳۸۲)، شرح معانی سبع، تهران: انتشارات سروش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷)، الصحاح، بیروت: دارالعلم.
- خوبی (۱۴۱۳)، معجم الرجال الحدیث، [بی جا]: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم.
- زبیری، مصعب بن عبدالله (۱۸۱۹)، نسب قریش، تصحیح و تعلیق الیفی بروفنسال، قاهره: دارالمعارف.
- صدوق (۱۴۰۳)، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۰۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۹۶۶)، الاحتجاج، تحقیق محمد باقر خراسان، نجف: دارالنعمان للطباعة والنشر.
- ---- (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الرسل والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴)، الخلاف، قم: نشر اسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، العین، قم: انتشارات هجرت.
- المری، طلحه شاهین (۱۹۷۵)، شعراء عصر الجاهلی، بیروت: دارالهلال.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰)، بیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- [مؤلف ناشناس] (۱۳۹۱)، اخبار الدوله العباسیه، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، بیروت: دارالطباعه.
- میبدی، احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ولوی، علیمحمد (۱۳۸۰)، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء.
- یعقوبی، احمد بن واضح [بی تا]، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر.